

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: توماس رُپر
فرستنده: طاهر باختری
۰۱ مارچ ۲۰۲۵

ترمپ واقعاً چه در سر دارد؟ آغاز نبرد بر سر اروپا



بسیاری از مردم می‌پرسند که دونالد ترمپ با این اقدامات به‌ظاهر آشوب‌گرایانه، به‌دنبال چه هدفی است؟ تصور این‌که او، همان‌طور که برخی گمان می‌کنند، از رویای سلطه جهانی امریکا دست کشیده باشد، غیرممکن به نظر می‌رسد. اما طرح او چه می‌تواند باشد؟

دنیس دوبروین، خبرنگار خبرگزاری روسی تاس در بروکسل، با تحلیل‌های ژرف و دقیق خود درباره ساختار درونی اتحادیه اروپا همواره توجه من را جلب کرده است. مقالات او بنیانی محکم دارند و پیش‌بینی‌هایش تاکنون درست از آب درآمده‌اند.

برای نمونه، دوبروین در دسامبر ۲۰۲۳ با جزئیات فاش کرد که اورزولا فون در لاین چگونه در حال دگرگون‌سازی اتحادیه اروپا از یک سازمان بین‌المللی به نهادی شبه‌دولتی است. او روندی را پی گرفته که در آن، کشورهای عضو عملاً از در پشت، درون یک ساختار دولتی واحد ادغام می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که دیگر تصمیم‌گیری‌ها نه در دولت‌های منتخب ملی، بلکه در بروکسل انجام خواهد شد.

این روند اکنون شتاب گرفته است؛ نشانه آن را می‌توان در تلاش بی‌وقفه فون در لاین برای تمرکز هرچه بیشتر قدرت در بروکسل مشاهده کرد.

در اپریل ۲۰۲۴، دوبروین در ادامه تحلیل‌های پیشین خود نشان داد که فون در لاین چگونه قصد دارد این روند را با در دست گرفتن کنترل صنایع دفاعی اروپا تکمیل کند. این پیش‌بینی نیز به حقیقت پیوست، چنان‌که انتصاب یک کمیسر جدید مخصوص حوزه تسلیحات و اختیاراتی که به او واگذار شد، مهر تأییدی بر آن بود.

اکنون، دوبروین در مقاله‌ای تازه به بررسی طرحی پرداخته که ترمپ ظاهراً قصد اجرای آن را دارد. تحلیلگران بین‌المللی این روزها تلاش می‌کنند بفهمند که هدف نهائی ترمپ از این اقدامات به‌ظاهر بی‌نظم و آشوب‌گرایانه چیست. اما مقاله دوبروین، از نگاه من، پاسخی بسیار روشن به این پرسش ارائه می‌دهد. پس از خواندن آن، دریافتم که اقدامات ترمپ نه‌تنها بی‌نظم نیست، بلکه کاملاً هدفمند و در چارچوب نقشه‌ای مشخص قرار دارد.

جنگ در اوکراین یا نبرد بر سر میراث اروپا؟

دنيس دوبروین، خبرنگار تاس در بروکسل، درباره برترئی که ترمپ با فروبردن اروپا در هیستری به دست می‌آورد جنگ اوکراین و اقدامات بازیگران غربی که در اطراف کییف گرد آمده‌اند، امروز بیش از هرچیز به آشوبی مطلق و ناهنجاری بی‌پایان شباهت دارد. رأی‌گیری مضحک در مجمع عمومی سازمان ملل درباره دو قطعنامه جدانگانه در مورد اوکراین، که برخی از سران کشورها به اشتباه «خلاف انتظار» رأی دادند، نمونه بارز این سردرگمی است. ایالات متحده ظاهراً به‌دنبال صلح است، اتحادیه اروپا گویا آماده است تا «تا آخرین اوکراینی» بجنگد، و لندن در تلاش است تا آنچه از اوکراین باقی مانده را به مستعمره‌ای غیررسمی تبدیل کند... در نگاه نخست، این وضعیت کاملاً بی‌معنا به نظر می‌رسد. جای تعجب نیست که بسیاری از تحلیلگران خیره فعلاً سکوت کرده‌اند، در حالی که فضای غالب، تحت تأثیر احساسات پرشور، تحلیل عقلانی را به حاشیه رانده است.

در واقع، همین احساسات افراطی مهم‌ترین عاملی است که مانع از درک درست ما از رویدادهای جاری می‌شود. هیاهوی رسانه‌ای و تبلیغاتی تمام صداها را دیگر را خاموش کرده است. اما حتی اگر این هیاهو را کنار بگذاریم، باز هم تصویر کاملی از آنچه در حال وقوع است نخواهیم داشت، مگر آن‌که زاویه دید خود را تغییر دهیم. آنچه در جریان است نه صرفاً جنگی محدود در اوکراین، بلکه یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی، ترکیبی و رسانه‌ای در مقیاس جهانی است. این جنگ نه برای اوکراین، نه برای کنترل بخشی از آن، و نه برای منابعی خیالی در جریان است؛ بلکه آنچه امروز حقیقتاً در معرض خطر قرار دارد، تجدید تقسیم اروپا و نبرد بر سر میراث اتحادیه اروپا است. و هم‌اکنون، مرحله دوم این نبرد در افق نمایان شده است: جنگ برای تقسیم دوباره جهان و تعیین هژمون جدید، جنگی که ایالات متحده هنوز امیدوار است بتواند از آن اجتناب کند... اما این، داستانی دیگر است.

برای روشن شدن موضوع از همان ابتدا

اوکراین، به‌عنوان یک کشور، غنیمت جنگی یا هدف نهائی این درگیری نیست، بلکه تنها یک میدان نبرد است. اوکراین، به‌عنوان یک دولت، چیزی جز یک رژیم مزدور نیست که در ازای پول، برای تحقق اهداف دیگران می‌جنگد. در این منازعه، اوکراین و مردمش تنها برای روسیه اهمیت دارند.

ایالات متحده هیچ تمایلی به پایان سریع این درگیری ندارد. مأموریت اصلی دونالد ترمپ، چهل و هفتمین رئیس‌جمهور امریکا، بیرون کشیدن ایالات متحده از این رویارویی است.

نخبگان بروکسل برای بقای خود می‌جنگند، اما هنوز امیدوارند که بتوانند با واشنگتن به توافقی دست یابند و آن را متقاعد کنند که حمایت از کییف، به‌جای چپاول کامل اروپا، به‌نفع هر دو طرف است تا بتوانند در کنار یک دیگر علیه روسیه، چین و دیگر کشورهای سرکش بجنگند. با این حال، استدلال‌های آن‌ها ضعیف است.

لندن، طبق سنت تاریخی خود، از آب‌های گل‌آلود ماهی می‌گیرد، به این امید که از اختلافات میان بروکسل و واشنگتن، بیشترین امتیازات را نصیب خود کند. اما واقعیت این است که دولت کنونی بریتانیا، حتی سایه‌ای از دوران وینستون چرچیل را نیز با خود ندارد.

مجموعه تمام این سیاست‌های غربی — هرچند به ظاهر آشفته و بی‌نظم — هدف واحدی را دنبال می‌کند: ادامه رویارویی نظامی با روسیه در اوکراین.

تحریم‌های روسیه نیز در آینده‌ای قابل پیش‌بینی لغو نخواهند شد.

احساسات در سیاست

پس از آن که ترمپ آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده (USAID) را کنار زد، فشارهای اقتصادی شدیدی بر کیف وارد کرد و کل نظام تحریم‌های غرب علیه روسیه را — هرچند فعلاً در قالب مذاکرات غیرالزام‌آور در ریاض — به نبرد فرا خواند، موجی از هیستری اروپا و رسانه‌های جهانی‌گرا را دربرگرفت.

شکی نیست که این حمله روانی از سوی ترمپ و حلقه نزدیکانش یک اقدام کاملاً حساب‌شده است. در این میان، ایلان ماسک را می‌توان به‌عنوان سخنگوی غیررسمی این جریان در برابر محافل جهانی‌گرا در آمریکا و اروپا دانست. هدف اصلی این تاکتیک، ایجاد سردرگمی و فلج کردن مخالفان است تا نتوانند به‌طور مؤثر در برابر روند تضعیف نهادها و حذف چهره‌های حزب دموکرات که می‌توانند ریاست‌جمهوری ترمپ را به خطر بیندازند، مقاومت کنند. ترمپ آشکارا از تجربه نخستین دوره ریاست‌جمهوری‌اش درس گرفته است.

آشفته‌گی و فلج سیاسی در پایتخت‌های اروپایی، به‌ویژه سکوت طولانی اورزولا فون در لاین در هفته‌های نخست بازگشت ترمپ به کاخ سفید، بروشنی نشان می‌دهد که این تاکتیک مؤثر بوده است.

ترمپ و اوکراین

اروپا باور ندارد که ترمپ واقعاً به‌دنبال برقراری صلح در اوکراین باشد. برای او، ارائه یک توافق با روسیه که مسکو از آن استقبال کند، اما کیف و بروکسل — با پشتیبانی لندن — بشدت آن را رد کنند، یک سناریوی ایده‌آل است. در چنین شرایطی، واشنگتن می‌تواند، در حالی که درگیری‌ها همچنان ادامه دارند، به‌طور رسمی از حمایت از رژیم کیف عقب‌نشینی کند. اما بار کامل حمایت از اوکراین بر دوش اروپا خواهد افتاد. نکته کلیدی این است که ایالات متحده تمام اهرم‌های کنترل بر روند جنگ را در دست خواهد داشت و این کنترل را از طریق ناتو اعمال خواهد کرد.

اگر ترمپ به‌طور رسمی حمایت خود را از کیف متوقف کند، چند نتیجه مهم در پی خواهد داشت:

۱. ایالات متحده تا حد زیادی از خطر گسترش جنگ، از جمله تهدیدات هسته‌ای، مصون خواهد ماند.

۲. واشنگتن خواهد توانست تحریم‌ها علیه روسیه را به‌طور قابل‌توجهی کاهش دهد، و این به آمریکا اجازه می‌دهد تا

دوباره به منابع کلیدی روسیه دسترسی پیدا کند، در حالی که «شرکای» اروپایی از این امتیاز محروم خواهند ماند.

۳. این تصمیم، امکان کاهش هزینه‌های واشنگتن در زمینه ارسال تسلیحات به اوکراین را فراهم می‌کند. در عین حال،

ترمپ می‌تواند توقف کمک‌های نظامی را به‌عنوان یک پیروزی به رأی‌دهندگان داخلی بفروشد و در صحنه بین‌المللی، به‌ویژه در روابط با کشورهای جنوب جهانی، نقش «میانجی صلح» را ایفا کند.

اما از همه مهمتر، تشدید بحران اقتصادی اروپا به دلیل تداوم جنگ در اوکراین اقتصاد قاره سبز را تضعیف خواهد کرد. این روند رقابت صنعتی اروپا با آمریکا را کاهش می‌دهد و موجب خروج سرمایه، نیروی کار، و حتی صنایع و شرکت‌های کلیدی از اروپا به سمت ایالات متحده خواهد شد.

این وضعیت با تداوم تحریم‌های اروپا علیه روسیه، که پیش‌تر دسترسی اروپا به منابع و سرمایه‌های روسی را مسدود کرده است، بیش از پیش وخیم‌تر خواهد شد. در حقیقت، تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه روسیه کشورهای اروپائی را بیش از هر اقدام تجاری یا تعرفه‌ی دیگری به آمریکا وابسته کرده‌اند و این روند همچنان ادامه خواهد داشت. در نهایت، واشنگتن می‌تواند با کاهش تحریم‌ها، فشار بر نظام بانکی روسیه را کاهش دهد. این اقدام، در راستای تضعیف تلاش‌های روسیه، چین، و کشورهای پیشرو جنوب جهانی برای کنار گذاشتن دلار از مبادلات تجاری جهانی خواهد بود — و این، بزرگترین تهدید برای ایالات متحده محسوب می‌شود.

صلح امریکائی به سبک ترمپ

باید درک کرد که چشم‌انداز ترمپ برای بازگرداندن «عظمت امریکا» همچنان همان رؤیای سلطه جهانی ایالات متحده است، اما این بار با رویکردی متفاوت.

حزب دموکرات و دولت‌های اوباما و بایدن مطابق با سنت «پایان تاریخ» عمل کردند — دورانی پس از جنگ سرد که در آن به‌نظر می‌رسید ایده‌های نئولیبرالیسم، جهانی‌گرایی، و آتلانتیک‌گرایی به سلطه کامل خود رسیده‌اند. این رویکرد، متکی بر «قدرت نرم» تحت هدایت «آژانس توسعه بین‌المللی امریکا» (USAID) بود، در حالی که در مواقع لزوم، با «بمباران‌های بشردوستانه» تنبیهی علیه مخالفان همراه می‌شد و تا حد امکان از شبکه‌های گسترده از متحدان و اقماری آمریکا بهره می‌برد.

در همین حال، ایالات متحده طی دهه‌ها، نخبگان فکری، سیاسی و اقتصادی کشورهایی را که در دسترس داشت از لحاظ ایدئولوژیک آموزش داد. امروز، این نخبگان تقریباً در سراسر اروپا بر مسند قدرت هستند. آمریکا همچنین با حمایت از مهره‌های خود، از جمله از طریق انقلاب‌های رنگی، نفوذ خود را تثبیت کرد — هرچند که این روند در بسیاری از موارد بی‌سروصدا و بدون خشونت پیش می‌رفت. سلطه اقتصادی نیز از طریق یک نظام مالی مبتنی بر دلار اعمال می‌شد، که با کنترل بر نخبگان محلی، آمریکا را به منابع مورد نیازش پیوند می‌داد.

در نهایت، این سیستم با یک ستراتیژی آگاهانه تکمیل شد: صدور بی‌ثباتی و آشوب به مناطق حساسی که در آن‌ها منافع آمریکا در معرض تهدید قرار داشت.

بحران واشنگتن: ساختاری که به نقطه انفجار رسیده است

مشکل اصلی واشنگتن این است که بیش از یک دهه است که بحرانی عمیق در ساختار اقتصادی آن شکل گرفته و به نقطه اوج خود نزدیک می‌شود. نظام مالی مبتنی بر دلار بشدت دچار عدم تعادل شده است و آمریکا دیگر نمی‌تواند تورم داخلی خود را مانند گذشته به خارج صادر کند. این مسأله به‌ویژه افزایش غیرقابل‌کنترل بدهی‌های این کشور را به‌همراه داشته است.

همزمان، فساد نیز با پیچیده‌تر شدن سازوکارهای نفوذ آمریکا و گسترش «قدرت نرم» آن رشدی تصاعدی داشته است. درست به‌همین دلیل، بودجه‌های هنگفتی که به USAID اختصاص داده شده بود تنها پس از انحلال این نهاد افشاء شد. با این حال، این تنها بخشی کوچک از هزینه‌هایی بود که آمریکا برای حفظ سلطه ایدئولوژیک خود صرف می‌کرد.

هدف اصلی این هزینه‌ها، تقویت شبکه نفوذ و کنترل بر نخبگان کشورهای مختلف از طریق تأمین مالی برنامه‌های سیاسی و اجتماعی بود.

در مقابل، نخبگان طرفدار امریکا در کشورهای همپیمان کارائی چندانی از خود نشان ندادند. چنان که معمولاً در چنین شرایطی رخ می‌دهد، وفاداری و عوام‌فریبی جایگزین شایستگی و مدیریت کارآمد شد.

جنگ اوکراین، نقطه عطفی بود که بحران سیاست جهانی را به سطحی بی‌سابقه رساند و امریکا را در برابر معضلی جدی قرار داد.

اکنون، برای واشنگتن، دو راحل قابل مشاهده است:

۱. رویکرد «تکاملی» جو بایدن: او تلاش داشت سیستم کنونی را با اعمال اصلاحاتی تدریجی حفظ کند، در حالی که با ایجاد و گسترش هرج و مرج در نقاط مختلف جهان، روند توسعه دیگر کشورها و مناطق را در مقایسه با امریکا کند و متوقف سازد.

۲. رویکرد «انقلابی» دونالد ترامپ: ترامپ قصد دارد پرهزینه‌ترین بخش‌های سازوکار ایدئولوژیک امریکا را، همراه با شبکه فساد، هزینه‌های سنگین، و نهادهایی که در برابر او ایستاده‌اند، از میان بردارد و تنها سازوکارهای مالی و اقتصادی سلطه امریکا — به‌ویژه نظام مالی مبتنی بر دالر — را حفظ کند. سپس، او خواهد کوشید تا برتری صنعتی و فناوری امریکا را با بیشترین سرعت ممکن احیاء کند — آن‌هم در مقیاسی که با موقعیت این کشور در دوران پس از جنگ جهانی دوم قابل مقایسه باشد؛ دورانی که امریکا به‌طور کامل رهبری جهان را از بریتانیا ربود.

آمادگی برای یورش بزرگ

ترامپ به دنبال آن است که سلطه امریکا دیگر بر پایه شبکه‌های پیچیده اتحادهای جهانی، سیستم‌های نفوذ و منافع اقتصادی نباشد، بلکه بر قدرت خام نظامی، صنعتی و اقتصادی استوار شود. اما در این مسیر یک مشکل اساسی وجود دارد: بازسازی این قدرت — برای مثال، احیای «کمر بند زنگ‌زده» شهرهای صنعتی امریکا — نیازمند منابع عظیمی است. برآورد دقیق این منابع در شرایط کنونی دشوار است، اما به نظر می‌رسد که هزینه آن نه در حد هزاران میلیارد، بلکه در مقیاس ده‌ها هزار میلیارد دالر خواهد بود.

با این حال، در چنین ابعادی، مفهوم سنتی پول دیگر کارائی ندارد. در این سطح، دیگر بحث بر سر مبادلات مالی نیست، بلکه موضوع اصلی، کنترل بر اقتصاد کشورها و قاره‌هاست.

برای تأمین این منابع، امریکا ناگزیر است که این کشورها و قاره‌ها را غارت کند. به عبارت دیگر، مسیر ترامپ تلاشی برای بازگشت به دوران طلایی امپریالیسم امریکا است. در حقیقت، رؤیای «عظمت امریکا» در نگاه او چیزی جز بازآفرینی یک امپراتوری نظامی-صنعتی نیست.

اوکراین و منابع

جنگ اوکراین، که غرب از سال ۲۰۱۴ (و حتی دقیق‌تر، از دهه ۱۹۹۰) آن را برنامه‌ریزی و تحریک کرده است، هم برای واشنگتن و هم برای بروکسل، جنگی بر سر منابع است — اما نه منابع اوکراین!

تمام توافقات کنونی درباره «ذخایر معدنی» یا «عناصر کمیاب» چیزی جز توهم نیست. اوکراین منابعی در حد تریلیون‌ها یورو ندارد. این ارقام از طریق آمارسازی‌های فریبنده به‌دست می‌آیند، مثلاً با ضرب حجم ذخایر شناسایی‌شده در قیمت بازار هر تن سنگ معدن، بدون در نظر گرفتن هزینه‌های استخراج، حمل‌ونقل، بازسازی زیرساخت‌های

ویران‌شده، فساد محلی، و فرآیند رساندن محصولات به بازار. و از همه مهم‌تر، عامل زمان نادیده گرفته می‌شود — سرعت استخراج و بهره‌برداری از منابع محدود است و این امر نرخ بازگشت سرمایه را بشدت کاهش می‌دهد. اگر این فاکتورها در نظر گرفته شوند، سود خالص حاصل از این منابع تنها چند صد میلیارد دلار خواهد بود، و حتی دستیابی به این رقم نیز حداقل ۵۰ تا ۱۰۰ سال زمان می‌برد.

اگر این توضیح پیچیده به‌نظر می‌رسد، می‌توان آن را ساده‌تر بیان کرد: اگر واقعاً اوکراین دارای منابعی به ارزش تریلیون‌ها دلار بود، چرا در ۳۰ سال گذشته آن‌ها را استخراج و به فروش نرسانده است؟ در حقیقت، موضوع در مقیاسی کاملاً متفاوت قرار دارد. از همان ابتدا، هدف غرب از مداخله در اوکراین، کنترل منابع روسیه بود — تمام منابع آن. اما تحقق این هدف مستلزم تغییر در رهبری سیاسی روسیه بود. زمانی که کودتای میدان در روسیه در سال ۲۰۱۲ شکست خورد، سناریوی اوکراینی وارد مرحله‌ای شتاب‌یافته شد.

مورد فنلاند

در چارچوب تلاش‌های غرب برای تجزیه روسیه، ماجرای فنلاند نکته جالبی در خود دارد. این کشور در سال ۲۰۲۲ نه به‌دلیل ترس از «تهاجم روسیه»، بلکه با انگیزه‌ای دیگر به ناتو پیوست. فنلاند می‌خواست به‌موقع به جمع «پیروزان» بپیوندد، به این امید که شاید ظرف یک سال و نیم، فرصتی برای تصاحب بخشی از کارلیا پیدا کند. اما این محاسبه برای هلسینکی به شکست انجامید.

نه فنلاند و بروکسل توانستند به منابع روسیه دست یابند، و نه واشنگتن. از همین رو، امریکا اکنون به سراغ طرح جایگزین رفته است: تکه‌تکه کردن اروپا، چراکه این قاره می‌تواند به منبع جدیدی برای تأمین منافع واشنگتن بدل شود. منبع: آنتی اسپیگل، ۲۶ فبروری ۲۰۲۵

<https://anti-spiegel.ru/2025/der-kampf-um-europa-hat-begonnen/>